



سرنوشت محمدعلی شاه و خاندان سلطنتی قاجار پس از آخرین تبعید به ادسا^۱

منصور مؤمنی،^۲ فیاض زاهد،^۳ مجیدرضا رجبی^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۳

چکیده

هدف این جستار تحقیق درباره سرنوشت محمدعلی شاه و خاندان سلطنتی قاجار پس از تبعید دوم از ایران در ۱۹ اسفند ۱۲۹۰ هـ ش / ۱۰ مارس ۱۹۱۲ به روسیه و روند سکنی گزیدن شاه مخلوع و خانواده او است. برای این منظور روند نقل مکان از ادسا به استانبول و در نهایت درگذشت وی در ایتالیا و نحوه امرار معاش و محل تأمین درآمد مخارج خانواده سلطنتی کاویده شده است. روش توصیفی و تحلیلی با استفاده از اسناد بنان السلطنه مخزن‌های ۱۰۹۸۷ و ۱۰۹۸۸، محفوظ در گنجینه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، منابع آرشیوی، جراید مشروطه، منابع دیپلماتیک، خاطرات و تحقیقات درجه دوم است. در این مقاله کوشش شده است تا برای نخستین مرتبه جزئیاتی تازه از زندگی محمدعلی شاه در تبعید آورده شود. نتایج مُحصَل این جستار شامل تشخیص محل تأمین بودجه زندگانی شاه در تبعید، شهرهای محل اقامت او در آن دوران، افراد مورد مراد و وی و سرنوشت شخص شاه مخلوع و اعضای خاندان سلطنتی است.

واژه‌های کلیدی: شاه، ملکه، تبعید، جواهرات، مشروطه.

۱- مؤمنی، منصور؛ زاهد، فیاض؛ رجبی، مجیدرضا (۱۴۰۴). سرنوشت محمدعلی شاه و خاندان سلطنتی قاجار پس از آخرین تبعید به ادسا، فصلنامه

تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال دوم، شماره سوم، تهران: ص ۱۷-۳۶.

۲- دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. پست الکترونیک: momeni@iaui.ac.ir

۳- استادیار تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول):

fayyaz.zaahed@iauctb.ac.ir

۴- استادیار تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. پست الکترونیک: mr.rajabi@iauctb.ac.ir

مقدمه

در پی فتح تهران در تیر ماه ۱۲۸۸ ه.ش / ۱۹۰۹ م توسط مشروطه‌خواهان، با تصمیم هیئت‌مدیره موقت محمدعلی شاه و خانواده‌اش از ایران به ادسا تبعید شدند و دولت و مجلس دوم مشروطه پس از آن پا گرفتند. اما دیری نپایید که محمدعلی میرزا در سال ۱۲۹۰ ه.ش / ۱۹۱۱ م برای احیای تاج و تخت از دست رفته از طریق خاک روسیه به ایران بازگشت که آن تلاشی مذبوحانه بود و نهایتاً با تحمیل هزینه‌هایی گزاف برای دولت نوپای مشروطه دوباره تبعید شد و هرگز به ایران بازنگشت. مقصد نخست وی پس از خروج از ایران، همان تبعیدگاه نخست وی در اولین دوره تبعیدش، ادسا بود که زندگی شبه شاهوارش در آنجا چندان هم نپایید و با انقلاب بلشویکی از آنجا به استانبول رفت. در استانبول نیز پس از خلع عثمانیان از سریر قدرت، به ایتالیا رفت و در آنجا درگذشت و کالبدش در کربلا به خاک سپرده شد. پس از وی پسرش احمدشاه که او نیز از سلطنت خلع شده بود در فرانسه در تبعید بود درگذشت و پیکر او نیز چون پدرش در عتبات به خاک سپرده شد. همسرش، ملکه جهان، و فرزند دیگرش، محمدحسن میرزا، نیز هر یک در گوشه‌ای از اروپا چشم از جهان فرو بستند و کالبدشان را در کربلا به خاک سپردند.

هدف‌های تحقیق

اصلی: تاکنون تحقیق و یا کتابی مجرد درباره زندگانی محمدعلی‌شاه، به ویژه زندگی در دوران تبعید، یافت نشده فلذا هدف اصلی این جستار بررسی زندگی محمدعلی‌شاه قاجار پس از دومین تبعید وی از ایران به روسیه است. برای این منظور برای نخستین بار از اسناد بنان‌السلطنه مخزن‌های ۱۰۹۸۷ و ۱۰۹۸۸، محفوظ در گنجینه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استفاده شده است.

فرعی: هدف فرعی این مقاله بررسی کوتاه سرنوشت سایر اعضای خانواده سلطنتی در تبعید است.

سؤال‌های تحقیق

اصلی: آیا محمدعلی‌شاه با فروش اثاث سلطنت از جمله جواهرات و قالی در خارج از ایران و در دوران تبعید گذران می‌کرد؟

فرعی: آیا مستمری تعیین شده از جانب دولت ایران برای محمدعلی‌شاه مستمر و مرتب پرداخت می‌شد؟

در ۱۹ اسفند ۱۲۹۰ خ برابر با ۱۰ مارس ۱۹۱۲ محمدعلی میرزا از آشوراده در استرآباد با کشتی جنگی روس، و از طریق دریای مازندران ایران را برای همیشه ترک کرد (کتاب آبی، ج ۷: ۱۶۹۵-۱۶۹۶). حدود کمتر از ۱۰ ماه بعد، در ۵ آذر ۱۲۹۱، به دولت ایران اطمینان داد که دیگر برای تصاحب تاج و تخت به ایران باز نخواهد گشت مگر اینکه تمام مردم ایران و دولت‌های روسیه و انگلستان، خواهان بازگشت وی باشند (همان: ۲۰۲۴). او دیگر به ایران بازنگشت.

آنچه از نامه‌ها و گزارش‌های سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌ها در اروپا برمی‌آید، محمدعلی میرزا در ایام تبعید، دائماً در شهرهای مختلف اروپا در حال سفر و اقامت بود. هدف از این سفرها، یا تجمیع عوامل و افراد خود جهت تلاشی مجدد برای تصاحب تاج و تختش بود و یا برای گردش و تفریح و یا حتی گریز از دست اشخاصی بود که قصد جان او را داشتند. اما این سفرها نیازمند پشتوانه مالی قابل قبولی بودند و با توجه به میزان مقرری شاه مخلوع و اوضاع نابسامان جهان، بالاخص ایران، و نیز سقوط پُرسرعت ارزش پول ملی ایران در قیاس با ارزهای سایر کشورهای اروپائی، تأمین این هزینه‌ها سخت و بعضاً ناممکن می‌نمود.

محل تأمین مخارج زندگی محمدعلی میرزا در آن روزها از جمله موضوعات مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد زیرا ظاهراً مستمری پرداختی دولت ایران به او، کفاف زندگی آنها را نمی‌داد. او پس از آنکه برای تصاحب سلطنت از دست رفته خود در ایران شکست خورد، دوباره به ادسا رفت و در آنجا مقیم شد. از نخستین روز بازگشت به ادسا همواره در عسرت بود تا آنجایی که بسیاری از لوازم سلطنتی منزل محل اقامت، فرش‌های سلطنتی، جواهرات سلطنتی که پنهانی از ایران خارج کرده بود به همراه اتومبیل شخصی و فندک و... را فروخت تا بتواند روزگار در غربت را سپری کند. در یکی از این موارد، در شهریور ۱۲۹۱/ اوت ۱۹۱۲ ملکه جهان تصمیم گرفت که فرش‌های خانه محل اقامت خود را بفروشد و این طور به او گفته بودند که فرش‌ها را بهتر است در بوداپست بفروشند نه در ادسا، زیرا در آنجا به قیمت بهتری فروخته می‌شدند و در ادسا شانس فروش قالی‌های سلطنتی بسیار پایین بود (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۱۰۳).

او برای تأمین هزینه‌های گزاف خود جواهراتی را که از ایران برده بود می‌فروخت و یا آنها در ازای اخذ وام گرو می‌گذاشت. شاه سابق درخصوص این جواهرات مدعی بود که آنها جواهرات شخصی خانواده سلطنتی هستند و ارتباطی با جواهرات دولتی [سلطنتی] ندارند. در یکی از این موارد و طبق گزارش روزنامه *ایران نو*، محمدعلی میرزا با نام جعلی «محمدحسین» قصد داشت در بلژیک و هلند این جواهرات را بفروشد (افشار، ۱۳۷۴: ۳۲۷۵). در زمان تبعید در روسیه، از طریق عواملش در ایران، توانسته بود با گرو گذاشتن بخشی از این جواهرات در بانکی^۱ در تهران مبلغی وام بگیرد و با سررسیدن موعد باز پرداخت و عدم توانایی محمدعلی میرزا در تأدیه اقساط وام، بانک، مترصد فروش جواهرات شد. در این هنگام محمدعلی میرزا ۳ شرط ضمن قرارداد را به بانک یادآوری کرد:

۱- یا مهلت به تأمین مبلغ موردنظر بدهد.

۲- یا مبلغ قسط وام را به نحوی تعیین کند که شاه بازپرداخت آن را بتواند انجام دهد.

۳- یا عین جواهرات را به شخص شاه بدهند که او آنها را به قیمت واقعی خود بفروشد و وام بانک را تأدیه حساب کند.

۱- احتمالاً منظور، «بانک استقراضی ایران و روس» باشد.

او قصد داشت جواهراتی که در گرو بانک بودند را به سن پترزبورگ منتقل کند و در آنجا بفروشد (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۱۴۳).

در این باره، مختارالدوله در ۸ مهر ۱۲۹۱/ ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۲ برای پیگیری ارسال جواهرات فوق از ایران به روسیه و دریافت آنها، از ادسا با قطار به سن پترزبورگ رفت. روز بعد به محض رسیدن به سن پترزبورگ با شاپشال^۱ که در وزارت امور خارجه روسیه مشغول به کار بود، تماس گرفت و ورود خود را به او اطلاع داد.^۲ سپس به وزارت امور خارجه رفت و در آنجا به همراه شاپشال به دیدار مسیو کلم معاون وزارت خارجه رفتند (خاطرات دست‌نویس مختارالدوله^۳ از ۸ مهر ۱۲۹۱ تا ۱۵ آبان ۱۲۹۱، دفترچه اول: ۱).

در زمان اقامت ابوتراب خان کاشی (مختارالدوله) در سن پترزبورگ، مرتب با شاپشال، مسیو کلم و مسیو پرسیانی دیدار می‌کرد حال دیدارها در محل اقامت مختارالدوله بود و یا در کافه‌ها و رستوران‌های شهر و یا در منزل شاپشال و یا در ساختمان وزارت امور خارجه روسیه انجام می‌شدند (خاطرات دست‌نویس مختارالدوله از ۸ مهر ۱۲۹۱ تا ۱۵ آبان ۱۲۹۱، دفترچه ۱: ۲). در این دیدارها طرف روس دستورالعمل‌های لازم را برای سفارت متبوع دولت خود در تهران تلگراف و بعضاً به دلایل امنیتی نامه‌هایی را با پست مخصوص به تهران ارسال می‌کرد و مختارالدوله نیز گزارش کار خود را می‌نوشت و به اداره پست می‌برد و شخصاً آن را برای محمدعلی میرزا در ادسا ارسال و رسید مرسوله خود را دریافت می‌کرد (خاطرات دست‌نویس مختارالدوله از ۸ مهر ۱۲۹۱ تا ۱۵ آبان ۱۲۹۱، دفترچه ۱: ۲).

در ۶ آبان به مختارالدوله اطلاع دادند که به وزارت خارجه روسیه برود زیرا پاسخ بانک از تهران رسیده بود. سفارت روسیه در تهران در نامه خود نوشته بود که موضوع جواهرات را با وزارت خارجه ایران در تهران مطرح کرده است و آنها نیز حق را به ملکه جهان داده‌اند اما سفارت روسیه در تهران باید با وزارت عدلیه و وزارت داخله ایران در این باب گفت‌وگو کند. شاپشال در این دیدار به مختارالدوله پیشنهاد داد که ماندن او در سن پترزبورگ دیگر ضرورتی ندارد و می‌تواند به ادسا بازگردد و در صورتی که خبری تازه درباره جواهرات از تهران به دست آنها برسد مختارالدوله را متعاقباً آگاه می‌کنند (همان: ۲۰). در ۱۱ آبان ماه، حواله ۱۰۰ منات از طرف صاحب جمع به دست مختارالدوله رسید و او توانست با آن مبلغ بلیط قطار بازگشت به ادسا را تهیه کند (همان: ۲۱) و در ۱۵ آبان

۱- این شخص همان شاپشال معروف است که معلم دوران ولیعهدی و مشاور دوران سلطنت محمدعلی شاه بود.

۲- مختارالدوله ورود خود را به پترزبورگ دو روز بعد در ۱۱ مهر ۱۲۹۱ به محمدعلی میرزا در ادسا از طریق تلگراف داد (خاطرات دست‌نویس مختارالدوله از ۸ مهر ۱۲۹۱ تا ۱۵ آبان، دفترچه ۱: ۲).

۳- خاطرات دست‌نویس مختارالدوله نزد یکی از نوه‌های وی به نام آقای دکتر علی مختار معصومی بود که متأسفانه در تاریخ چهارم شهریور ۱۴۰۰ از دنیا رفتند و پس از درگذشت ایشان، این یادداشت‌ها را از دختر ایشان خانم لادن مختار معصومی (نتیجه مختارالدوله) دریافت و تصحیح کردم که تصویر تمام صفحات این خاطرات نزد اینجانب محفوظ هستند.

شاپشال او را تا ایستگاه قطار سنت پترزبورگ بدرقه کرد و دو روز بعد در ۱۷ آبان به ادسا رسید و یک راست به منزل محمدعلی میرزا رفت و گزارش کار خود را مفصل به او ارائه کرد^۱ (همان: ۲۲).

در خلال تمام نامه‌ها، محمدعلی شاه از مختارالدوله می‌خواهد یا برایش از بانک ادسا وام بگیرد و پول تهیه کند و یا از گرانی و نداشتن پول صحبت می‌کند. از جمله شکایت‌هایی که شاه مخلوع در ایام تبعید داشت کمی پول، سردی هوا در ادسا و سپس استانبول و نیز کسری حقوق و دیرکرد در پرداخت آن بود: «نمی‌دانم جهت این همه تأخیر در این پول چیست حال آنکه پول حقوق خودم است». محمدعلی میرزا ادامه تأخیر در پرداخت حقوقش را با این تهدید که «موضوع را با سفیر روسیه در میان خواهد گذاشت» مطالبه می‌کند. او در آن ایام، خارج از ادسا و در ورشو (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۲۶۴) خانه‌ای اجاره کرده بود که در زمان نگارش نامه تنها ۶ روز برای تخلیه خانه فرصت داشت تا اجاره‌های عقب‌افتاده خود را بپردازد و به همین منظور تأکید بسیار داشت که ظرف مدت کوتاهی منتظر رسیدن حواله پول از روسیه است. او در این نامه تهدید کرده بود اگر بانک سنت پترزبورگ وام مورد تقاضا را از طریق بانک ادسا وصول نکند و او نتواند تأدیه دیون کند در ورشو خواهد ماند و در انتها نوشت «...به درک! من نخواهم آمد!» (اسناد بنان السلطنه مخزن ۱۰۹۸۸: اسناد ۱۹۳ و ۱۹۴).

محمدعلی میرزا در یکی از سفرهایش، از ادسا به آلمان رفت و قصد داشت تا نیمه اسفند ۱۲۹۱/ فوریه ۱۹۱۳ در آنجا بماند اما مدت اقامتش از آنچه که برنامه‌ریزی شده بود طولانی‌تر شد زیرا نامه‌ای به تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۲۹۱/ ۲۵ آوریل ۱۹۱۲ از او موجود است که در آن از مختارالدوله خواسته بود خدمتکار امین و قابل اعتمادی را برایش استخدام کند که ترجیحاً روس باشد زیرا اگر خدمتکار «از اهالی برلین و یا ایرانی باشد نام و آدرس او را فاش خواهد کرد» مانند دو خدمتکار قبلی شاه مخلوع به نام‌های «نیانیا و آسیه» و به همین دلایل و محدودیت‌های امنیتی در برلین با نام جعلی اقامت داشت (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۷۴۰). او حتی برای تمهیدات امنیتی خود به مختارالدوله گفته بود که آدرس وی را در برلین برای «احدی» فاش نسازد و در صورتی که قصد ارسال تلگراف دارد آن را به آدرس هتل «فیسمان» در کارلسباد ارسال کند تنها به «نام هتل آرمیتاژ و فیسمان بسنده کند و نامی از او نباشد» (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۱۱۲۶).

اقامت شاه مخلوع ایران در کارلسباد^۲ تا تابستان ۱۲۹۲ه.ش/ ۱۹۱۳م طولانی شد. در آنجا در هتلی به نام «آرمیتاژ فیسمان»^۳ (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۶۶۴) با هویت و نام جعلی «کاظم» اقامت می‌کرد (همان:

۱- خاطرات این سفر و موضوع جواهرات در اینجا تمام شده و از سرنوشت این مأموریت، سند و یا نامه‌ای تا این لحظه یافت نشده است اما آنچه در ادامه این رساله می‌آید نشان می‌دهد که احتمالاً بخشی از جواهرات سلطنتی توسط محمدعلی میرزا و خانواده‌اش رسیده باشد زیرا تا آخرین روز حیات ملکه جهان او توانسته بود با فروش قسمتی از جواهرات، گذران و خانواده در تبعید خود را حمایت کند.

۲- شهری در آلمان.

3- Ermetg Fichman.

سند ۶۶۴). او در این سفرها همیشه هویت اصلی خود را پنهان می‌کرد^۱ تا مبادا دست مجاهدین قفقازی و یا سایر افرادی که قصد کشتنش را داشتند به او برسد^۲ (همان: سند ۶۳۵) و با توجه به طولانی شدن مدت اقامتش در آنجا بدهی او مبلغی بالغ بر ۳۰۰۰ منات شده بود که می‌بایست به مالک هتل آقای فیثمان بپردازد اما پرداخت آن به دلیل تنگدستی محمدعلی میرزا ممکن نبود. فشار مالک هتل برای اخذ طلب خود از شاه مخلوع ایران هر روز بیشتر می‌شد به نحوی که به قول خودش «... روزی سی هزار مرتبه می‌آید پیش من که کی به برلن [برلین] مراجعت می‌کنی؟» (همان: سند ۶۴۳) که در نهایت محمدعلی میرزا به فیثمان قول داد که بدهی خود را تا تاریخ ۱۴ تیرماه ۱۲۹۲ پرداخت کند و از آنجایی که آه در بساط نداشت سریعاً نامه‌ای به مختارالدوله نوشت و به او گفت که اتوموبیل شخصی‌اش را بفروشد و پول آن را به کارلسباد حواله کند و در صورتی که فروش اتوموبیل با مشکل مواجه شود از مختارالدوله خواست از بانک ۶۰۰۰ منات وام بگیرد و برای او حواله کند (همان: سند ۶۳۴). او پول فروش خودروی خود را نه تنها برای بازپرداخت هزینه اقامت خود در هتل لازم داشت که برای هزینه ۳ مرتبه ویزیت توسط پزشک هم نیاز داشت.^۳ در نامه‌ای جداگانه به مختارالدوله تأکید کرد که حتماً اتوموبیل را بفروشد و مراقب باشد «شوفر پدرسوخته» از موضوع آگاه نشود زیرا در آن صورت در فروش خودرو سنگ اندازی می‌کند (همان: سند ۶۳۶).

وضعیت محمدعلی میرزا در اروپا آنچنان رقت‌انگیز شده بود که در زمان اقامتش در هتل بزرگ هاگلند^۴ در گوتنبرگ سوئد، برای تأمین مخارجش، فندک طلای خود را به صاحب جمع داد که آن را بفروشد (همان: سند ۷۱۳) سپس نامه‌ای به مختارالدوله نوشت و از او خواست ۵۰۰۰ منات تهیه کند و به «یک قپیک»^۵ آن دست نزنند زیرا آن پول تمام دارایی وی در آن روزها بود و در انتها نوشت که محل حواله پول را به او اعلام خواهد کرد و تأکید کرد که آدرسش محرمانه بماند (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۲۸۵). عسرت مالی شاه سابق در این ایام واضح است اما این در حالی است که او در همین سال (آذر ۱۲۹۵/ نوامبر ۱۹۱۶) یک انگشتر الماس ریز و یک آویز^۶ و یک جفت دکمه الماس برای پسرش احمدشاه و عروزش ارسال کرده بود (میرزائی، ۱۳۷۶: ۳۲۱۸).

تا پیش از انقلاب بولشویکی در روسیه، مرکز اسکان محمدعلی‌شاه در روسیه بود و بعد از هر سفری در گوشه از جهان به ادسا باز می‌گشت و در کنار خانواده آرام می‌گرفت اما پس از انقلاب بلشویکی روسیه، آتش آن نه تنها

۱- در روزهای تبعید به دلیل حفظ تمهیدات امنیتی، محمدعلی شاه از چهار نام جعلی برای پنهان‌نگاه داشتن هویت اصلی خود استفاده کرد: «محمدحسین، خلیل بغدادی، اسد موروزوف و کاظم».

۲- هزینه اجاره ۴ اتاق در کارلسباد به مدت دو هفته دوهزار کُرن بود (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۶۶۴).

۳- به هنگام اقامت در برلین به دلیل بیماری ۳ مرتبه توسط پزشک ویزیت شد و هزینه هر ۳ ویزیت مجموعاً ۱۶۰ مارک شده بود که توانایی پرداخت آن را نیز نداشت و تأدیه بدهی طیب را به زمان دیگری موکول کرده بود (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۶۳۶).

4- Grand Hotel Hagland

۵- هر ۱۰ قپیک، یک منات است.

۶- مدالیون

به خرمن نیکلای دوم افتاد که تبعاتش دامن شاه سابق ایران را نیز گرفت. دولت جماهیر شوروی در مارس ۱۹۱۹ ادسا را تصرف کرد و محمدعلی میرزا به همراه خانواده و کلیه ساکنان ادسا، قسمتی از اموال خود را برداشته و با کشتی به استانبول رفتند (عاقلی، ۱۳۹۹: ۱۱۶۴). پس از آنکه در سال ۱۹۱۹ ادسا به تسخیر انقلابیون در آمد (آینده، سال ۱۹، ش ۴-۶: ۳۷۵) سربازان انقلابی به غارت و تخریب عمارات و ساکنین آنجا مشغول شدند (عاقلی، ۱۳۹۷: ۷۵). محمدعلی میرزا، ملکه جهان و سایر اعضای خانواده سلطنتی به اتفاق همراهانشان با شتاب آن شهر را به مقصد استانبول ترک کردند^۱ (آینده، سال ۱۹، ش ۴-۶: ۳۷۵). آنها توانسته بودند تنها مقادیری از اسباب خود را جمع کنند و به یک کشتی تجاری فرانسوی رهسپار مقصد جدید شوند (عاقلی، ۱۳۹۷: ۷۵). این کشتی ظرفیت هزار نفر داشت اما عده کسانی که با آن کشتی از ادسا به استانبول فرار می‌کردند بیش از ظرفیت بود و حدود ۴۰۰۰ نفر سوار بر کشتی نجات شدند (ساسانی، ۱۳۸۶: ۳۸). محمدعلی میرزا و ملازمان به دلیل نبود فضای کافی به مدت چهارروز در راهروهای کشتی و روی بارهای خودشان گرسنه و تشنه نشستند (همان). بیشتر آنچه شاه سابق ایران در تملک داشت توسط بلشویک‌ها دزدیده شد. آنها یک چمدان مملو از جواهرات و بعضی اشیای قیمتی داشتند که هنگام جابه‌جایی از یک کشتی به کشتی دیگر، در کشتی اول جا مانده بود و آن چمدان فراموش شده به دست بلشویک‌ها افتاد (افشار، ۱۳۷۴: ۵۶۰۸).

پس از استقرار خانواده شاه مخلوع در استانبول، ملکه جهان در نامه‌ای به مختارالدوله نوشت که مأمور مخصوص ملکه جهان، ایوانف، وظیفه داشته است که مبلغ ۲۸۲/۰۰۰ منات (روبل) از ادسا به استانبول را منتقل کند اما این مبلغ به ادعای ملکه جهان توسط نظامیان انگلیسی در استانبول و در داخل کشتی توقیف شده بود. ملکه جهان در این باره مختارالدوله را به عنوان وکیل خود انتخاب کرده بود و او نیز به دفعات با سفارت بریتانیا در استانبول مذاکره کرد اما نتیجه‌ای حاصل نشد (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۱۵۹).

زمانی که کشتی حامل فراریان انقلاب بلشویکی از ادسا به استانبول رسید انگلیس‌ها در دهانه دریای سیاه به این بهانه که شاید عده‌ای بلشویک در کشتی باشند آن را متوقف کردند. محمدعلی میرزا نامه‌ای نوشت و آن را توسط یک ملوان به سفارت ایران فرستاد که در آن نوشته شده بود:

«اودسا بالشویکی شد و من و همراهانم با یک کشتی فرانسوی فرار کردیم و چهار روز است در دریا بی‌قوت و غذا مانده‌ایم؛ حالا که کشتی به دهانه بُسفر رسیده انگلیسی‌ها به خیال اینکه مبادا در این کشتی بالشویک باشد نمی‌گذارند وارد اسلامبول شود شما از سفارت [انگلستان] اجازه بگیرید که مارا بگذارند پیاده بشویم» (ساسانی، ۱۳۸۶: ۳۸).

۱- محمدعلی میرزا پیش از خروج از ادسا از مختارالدوله پرسیده بود که: «در صورت خروج از ادسا آیا نامه از تهران و تبریز و ادسا به او خواهد رسید؟ آیا تلگراف هم خواهد رسید؟ اگر از اروپا به ادسا و تهران تلگراف بزنیم آیا می‌رسد؟ اگر پول و یا خبری از ادسا برسد چه باید کرد؟» (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۷۱۸).

مجوز از سفارت انگلیس صدر شد و یک قایق موتوری به همراه یک افسر انگلیسی، غواص سفارت و پرچم ایران برای پیاده کردن شاه سابق و همراهان فرستاده شدند و آنها را به استانبول بردند (همان). ورود ناگهانی شاه سابق ایران به استانبول خالی از حواشی نبود. در آن زمان استانبول در اشغال نیروهای متفقین بود و نیز جمعیتی بالغ بر ۲۰/۰۰۰ نفر ایرانی در آن شهر اقامت داشتند. ورود محمدعلی میرزا سبب آغاز مذاکراتی میان سفارتخانه‌های متفقین شد که در ابتدا تصمیم گرفتند از ورود شاه سابق ایران و همراهانش جلوگیری کنند و او را به سوئیس و یا ایتالیا بفرستند اما بعد از چند جلسه مذاکره اجازه ورود او، هم به استانبول و هم به اروپا داده شد اما او را برای همیشه از ورود به لندن و پاریس منع کردند (همان: ۴۰).

در استانبول ملکه جهان و سایر خانم‌ها تمایل داشتند که در منزلی ایرانی و درست اقامت کنند و کسی مزاحم ایشان نشود و چون چنین منزلی در دسترس نبود به پیشنهاد یکی از تجار ایرانی، یکی از دبستان‌های ایرانی را که در حیاط آن حوض و فواره بزرگی بود را تعطیل کردند و برای این منظور در نظر گرفتند (همان: ۳۹). در این حین، رؤسای اصناف ایرانی در استانبول که اکثر آنها اهل آذربایجان بودند نسبت به این اقدام اعتراض کردند که محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ بست و با مشروطه‌طلبان به جنگ برخاست و شجاع‌الدوله را بر آنها مسلط نمود و حال، مدرسه ایرانیان را تعطیل کرده و در اختیار او می‌گذارند! (همان: ۳۹-۴۰). فردای آن روز، سفارت ایران در روزنامه‌های استانبول آگهی درخواست اجاره منزل چاپ کرد که شخصی به نام «توفیق بک» به سفارت ایران رفت و خود را معرفی کرد. او پدرش اصفهانی و مادرش اهل عراق عرب بود و در استانبول بزرگ شده و تبعه عثمانی بود و به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و انگلیسی آشنا بود. او خانه‌ای در «بیوک‌آطه» داشت که افراد محمدعلی میرزا پس از دیدن عمارت، آن را پسندیدند و شاه مخلوع و همراهان و اثاثیه سلطنتی به آن جزیره انتقال دادند (همان: ۴۰). این منزل که بی‌شباهت به کاخ هم نبود، توسط سفارت ایران در استانبول برای شاه مخلوع و همراهانش اجاره شد (عاقلی، ۱۳۹۷: ۷۴).

چند صبحی طی شد و روزی نماینده‌ای از سفارت ایران در استانبول به نام آقای مامقانی، نزد محمدعلی میرزا رفت تا به نام سفیرکبیر از بعضی اقدامات ناخوشایند ملکه جهان که مغایر شأن خاندان سلطنتی بود و نیز به نام نیک ایرانیان مقیم خاک عثمانی لطمه می‌زد شکایت کند. از جمله کارهای دُونَ شأن خانواده سلطنتی به کار گرفتن تاکسی‌های کرایه‌ای در استانبول و استنکاف از پرداخت عوارض آنها به شهرداری بود. محمدعلی‌شاه مخلوع با شنیدن سخنان نماینده سفیر ایران عصبانی شد و زمام اختیار از کف داد و عقده‌های درونی خود را آشکارا بیرون ریخت و به مامقانی که حامل پیغام سفارت بود گفت:

«چه کنم؟! باعث تمام بدبختی‌های گذشته من این زن است و اعمال اوست که

مرا به این روز سیاه نشانده [است]!» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۵۱).

در زمستان و خصوصاً در روزهای بارندگی، رفت و آمد از بیوک آطه به استانبول به دلیل شرایط طوفانی دریای مرمره و تلاطم دائمی آن برای شاه سابق و همراهانش سخت شده بود و به همین دلیل اعلانیه‌ای در روزنامه های استانبول برای اجاره منزلی جدید چاپ کردند اما نتیجه‌ای نبخشید (ساسانی، ۱۳۸۶: ۴۱). یک روز بدون مقدمه و اعلان قبلی محمدعلی میرزا و همراهان به سفارت ایران در استانبول رفتند و طبقه سوم ساختمان که محل اقامت سفیر ایران [خان ملک ساسانی] بود را در اختیار ایشان گذاشتند. پس از چند روز، قصر مجلل خواهر سلطان عثمانی به نام خدیجه سلطان در کنار بُسْفَر و در محله «بیک» را برای شاه مخلوع اجاره کردند اما او به آنجا نقل مکان نمی‌کرد. خان‌ملک ساسانی از آن همه عجله برای نقل مکان محمدعلی میرزا و سپس تعلل در جابه‌جایی متعجب گردید و در صدد تحقیق برآمد که متوجه شد در آن روزها طبق تقویم «حاجی نجم‌الدوله» چند روز پشت سر هم «قمر در عقرب» و «تحت شعاع» نوشته بود و به همین سبب محمدعلی میرزا و ملکه جهان تا رفع شدن آن شرایط در ساختمان سفارت ایران ماندند! (همان).

از نخستین روزهای نوروز ۱۳۰۳ صدای شکستن پایه‌های سفالین سلطنت قاجار بلندتر از پیش به گوش می‌رسید. دوم فروردین ۱۳۰۳ / ۲۲ مارس ۱۹۲۴ روزنامه ناهید کاریکاتوری به این شرح منتشر کرد: تابوتی که به دوش چند نفر حمل می‌شد و روی آن نوشته بود جنازه رژیم سلطنت [قاجار]. جلوی آن اسبی در حرکت بود که روی تاج زرینش شمشیر الماس نشان داشت. شخصی یک سینی بالای سر خود حمل می‌کرد که چند ظرف در آن بود و نوشته بود: «حلوای سلطنت». پیش‌قراول این جمع چند آخوند با غم و اندوه بودند. در صفحه دیگر تخته‌سنگ بزرگی کشیده بودند که اطراف آن را چند موش می‌جویدند و روی تخته نوشته بود: «موقوفات ایران». در بالای صفحه نوشته بود کجا یک گربه رشیدی پیدا خواهد شد که این موش های دزد را با پنجه عدالت بدر (افشار، ۱۳۷۴: ۶۸۳۵).

حقوق محمدعلی میرزا از زمان خلع از سلطنت کم و بیش و کج‌دار و مریز برای او حواله می‌شد تا اینکه در واپسین روزهای اقامت در استانبول حقوقش به کلی قطع شده بود. برای همین منظور به سفارت ایران مراجعه کرد و به سفیر ایران، سید محمدصادق طباطبائی، شکایت کرد که مدت دو سال است مستمری او را قطع کرده بودند. دکتر طباطبائی فرزند سفیر وقت ایران در استانبول در خاطرات خود چنین آورده است:

«... از پدرم خواهش کردم عریضه‌ای به تهران به رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا بنویسد و استدعا شود حقوق ایشان دوباره برقرار گردد. با وجود سوابق دشمنی زمان پادشاهی ایشان با پدر بزرگم [آیت‌الله سید محمد طباطبائی] و پدرم، ایشان نامه به تهران خدمت نخست وزیر نوشتند که: بالاخره محمدعلی شاه زمانی شاه ایران بوده و فعلاً پیر و از کار افتاده شده و هیچ راهی برای زندگی کردن ندارد و تقاضا می‌شود حقوق ماهیانه ایشان را دوباره برقرار فرمایند. پس از چندی، جناب سردار سپه موافقت فرموده دستور دادند مقرر

ایشان دوباره برقرار شود، حتی دوسال را هم که حقوق قطع شده بود یکجا پرداخت نمایند... محمدعلی شاه از تُرک‌ها [عثمانی‌ها] شکایت می‌کرد و می‌گفت آن طوری که باید به ایشان احترام نمی‌گذارند. پدرم گفتند بهتر است بروید ایتالیا و در شهر رُم زندگانی نمایید...» (باستانی پاریزی، ۱۳۹۷: ۶۳۴).

در این هنگام که احمد قوام السلطنه منصب نخست‌وزیری را در اختیار داشت، محمدعلی میرزا در خصوص تسریع در پرداخت مقرری خود از استانبول نامه‌ای به او نوشت و از دیرکرد در پرداخت و گرانی در استانبول و نیز بی‌ارزشی پول ایران مقابل پول‌های سایر کشورها شکایت کرد. اصل نامه بدین شرح است:

«جناب اشرف قوام السلطنه؛ با این همه مشاغل و کارهای دولتی به هیچ‌وجه نمی‌خواستم شما را مشغول به کاغذ خودم نمایم ولی چاره نیست. البته وضع اروپا و گرانی و وضع زندگانی اینجاها را می‌دانید. عایدی من فقط این قسط است و آن وقت هم که این قسط با این مبدل گردانی به این اندازه تأخیر کند می‌دانید که به من چه خواهد گذشت. تقریباً دو سال است که من آنچه لازمه گفتن و نوشتن است اقدام نموده‌ام به هیچ وجه مثمرتری نشده است و حالا به شما زحمت می‌دهم و خواهش دارم که به هر شکلی است قبول این زحمت را نموده در سال، این چهار قسط را در سه وعده به من برسانید و ترتیبی بدهید که من از این بابت آسوده شوم. در اوّل حَمَل و سرطان و میزان و جدیّ این قسط به من برسد قدری اسباب آسودگی من خواهد شد. هوای زمستان اسلامبول به واسطه رطوبتی که دارد با رُماتیسمی که من دارم به هیچ‌وجه سازگار نیست. می‌خواهم که زمستان را به ایتالی [ایتالیا] و نیس بروم. الان چهل روز است عازم هستم فقط برای تأخیر قسط میزان معطلم. تقریباً چهل روز دیگر اوّل جدی است، از حالا زحمت می‌دهم که اقدامی کنید که در اوّل جدی این قسط به من برسد و بعدها هم در این خصوص مؤکداً و جدی اقدامی بکنید که از این بابت من آسوده گردم. زیاده زحمت ندارم» (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۲۰۰).

در سال‌های اقامت در استانبول، شاه و خانواده‌اش زندگی باشکوهی برای خود دست‌وپا کرده بودند. آنها، زمستان‌ها را در «نیس» یا «مانتون» در جنوب فرانسه می‌گذراندند. اما تحولات سرنوشت‌ساز مردم عثمانی در ۱۹۲۴ آنان را وادار به سفری جدید کرد و این بار آنان در «سان رمو» در ریویرای ایتالیا، در همسایگی آخرین سلطان عثمانی اقامت گزیدند (آینده، سال ۱۹، ش ۴-۶: ۳۷۵). شاید این سرنوشت محمدعلی شاه بود که در هر جایی که قدم می‌گذاشت انقلابی در آنجا رخ می‌داد. اوضاع آنچنان که باید در خاک عثمانی بر سامان خود نماند و در اسفند

۱۳۰۲ه.ش/ مارس ۱۹۲۴م تمامی شاهزادگان و خلیفه‌ها و اعضای خانواده سلطنتی عثمانی الی‌الابد از حق زندگی در خاک آن کشور محروم شدند. هم زمان با این رخداد، روزنامه شفق در تهران نوشت که امیدواریم روزی هم در ایران این اتفاق رخ دهد اما به زعم عین‌السلطنه سالور، شخصی که مقاله مذکور را در شفق نوشته بود، از این حقیقت غافل بود که تنها شاهزادگان قجر و منتسبین به آنها اگر بخواهند از تهران خارج شوند یک‌سوم از جمعیت پایتخت کاسته خواهد شد (افشار، ۱۳۷۴: ۶۷۳۴).

در آن واپسین روزهای حیات شاه در تبعید، محمدعلی میرزا روزگار خود را به سختی می‌گذراند. در زمستان ۱۳۰۳/ ۱۹۲۵ تصمیم‌اش برای رفتن به ایتالیا نهایی شد و قصد داشت آخرین نوروز عمر خود را که نوروز ۱۳۰۴ بود را در سان رمو که یکی از شهرهای بزرگ ایتالیا^۱ بود سپری کند (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۱۳۹). با گذشت زمان و کاهش قدرت پسر تاجدارش در تهران، اوضاع مالی محمدعلی میرزا بیش از پیش بغرنج شد تا جایی که به بهانه بی‌کفایتی کار آشپز مخصوص خود به نام «حمیدالملک» به مختارالدوله نامه‌ای نوشت که به او تذکر بدهد و کیفیت آشپزی خود را بهبود ببخشد اما در واقع مطمح نظر شاه تنگدست صرفه‌جویی در هزینه‌ها بود نه بهبود کیفیت غذای خود و در همین باب به مختارالدوله گفته بود که آشپز قبلی ولخرج بود «خوراک فرنگی» طبخ می‌کرد و اکنون آشپزی می‌خواهد که غذای ایرانی طبخ کند که در این صورت در هزینه‌ها نیز صرفه‌جویی می‌شود (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۱۳۲). محمدعلی میرزا حتی برای اجاره منزل جدید از مختارالدوله خواست خانه‌ای کوچکتر برای او پیدا کند که تعداد اتاق و حمام مناسب داشته باشد و بتوان یک‌ساله آن را اجاره کرد زیرا خانه بزرگ اسباب دردسر و ازدیاد آمد و شد مهمان است و بالتبع هزینه‌ها افزایش می‌یابد (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۱۳۰).

از این نامه‌ها معلوم می‌شود که شاه مخلوع ایران در آن سال‌های واپسین، به دلیل کسر شدن مبلغ حقوق مستمری و دیرکرد در پرداخت آن توسط دولت دچار مضیقه مالی شدید شده بود و دائماً از این موضوع شکایت داشت و برای تعدیل هزینه‌های خود بسیاری از خدمتکاران خود را مرخص و مواجب برخی دیگر را نیز قطع کرد. نام چند نفر از این افراد «سخاوت و لطیفه و آن شوfer پدرسوخته» بود. دخترش آسیه خدمتکاری داشت به نام «پری جان» که او نیز از گزند اخراج خدمت خانواده سلطنتی در امان نماند و مرخص شد (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۱۷۶).

از دیگر شواهد مشکلات مالی محمدعلی میرزا در ایام تبعید می‌توان به این نکته اشاره کرد که حتی نزدیکان شاه سابق نیز برای کسب درآمد مناسب به دنبال مشاغل دیگر و یا جدیدی بودند. خان‌بابا خان صاحب جمع یکی از باوفاترین همراهان شاه مخلوع بود. محمدعلی میرزا در نامه‌ای به مختارالدوله از او می‌خواهد درباره وضعیت مالی صاحب جمع تحقیق کند زیرا از شاه مخلوع اجازه ترک کار از نزد ایشان را خواستار شده بود و محمدعلی میرزا نیز

۱- شاه بی‌تاج و تخت ۶ سال در استانبول اقامت داشت و سپس به سان‌رمو در ایتالیا رفت (افشار، ۱۳۷۴: ۷۲۵۸).

حدس و گمانش بر وضعیت مالی بغرنج وی بوده که شاید از روی ناچاری و درماندگی به دنبال شغل جدیدی باشد (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۱۷۹).

با ورود به ایتالیا از مختارالدوله درخواست کرد که در رابطه با بدهی دو اتومبیل خریداری شده (مرسدس و فیات)، نخست وجه خودروها را به صاحب آنها کامل پرداخت نماید و سپس توصیه‌نامه‌ای از سفارت ایتالیا بگیرد که به هنگام ترخیص خودروها از کشتی در بندر ایتالیا مشکلی پیش نیاید زیرا توصیه‌نامه سفارت ایتالیا در استانبول را مؤثرتر از توصیه‌نامه سفارت ایران در رم می‌دانست (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۹۳).

او در نامه‌های واپسین روزهای حیات خود از پیگیری کسر حقوقش مأیوس شده بود و امیدوار بود که احمدشاه و رضاخان سردارسپه با یکدیگر صلح کنند تا کسر مواجیش جبران شود؛ در غیر این صورت تلاش برای رفع کسری مستمری خود را محال و بیهوده می‌دانست (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۱۷۶). در انتهای نامه از مختارالدوله خواست نامه را محرمانه به سفیر ایران^۱ نشان دهد، سپس آن را پاره کرده و به دریا بریزد. محمدعلی میرزا در نامه خود از صاحب جمع نیز خواسته بود به احمدشاه بگوید که خودش مستقیماً به سردارسپه نامه بنویسد و موجب پدرش [محمدعلی میرزا] را واریز کنند. چند روز بعد حقوق محمدعلی میرزا واریز شد اما دوباره کمتر از مستمری معمول به او پرداخت شد و که سبب رنجش خاطر و ناراحتی این شاه بیمار گردید و در نامه خود نوشت «شما را به خدا عقب کار را گرفته» و به من اطلاع بدهید (افشار، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

روزگار برای نخستین شاه مشروطه ایران به سختی می‌گذشت تا اینکه بانگ جرس به گوش رسید. چند روز پیش از درگذشتش پزشک معالج شاه مخلوع ایران به صاحب جمع گفته بود که کار او تمام است. محمدعلی میرزا سال‌ها از درد مفاصل خود رنج می‌برد (همان: ۱۴۹) و در پایان در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۰۴ برابر با ۵ آوریل ۱۹۲۵/ ۱۱ رمضان ۱۳۴۳ درگذشت (پورشالچی، ۱۳۹۸: ۱۲۷). مدتی پیش از درگذشتش به مرض دیابت نیز دچار و بسیار لاغر شده بود. برای مداوا به همراه خانواده و فامیل به شهر سان‌رمو در ایتالیا رفته بودند و در قصر و ویلای سنت‌میشل^۲ اقامت گزیدند (افشار، ۱۳۷۴: ۷۲۵۸). شش روز پیش از درگذشت پدر، احمدشاه برای وداع به آنجا رفته بود. احمدشاه پس از ملاقات با پدر به پاریس مراجعت کرد که بلافاصله در آنجا از خبر عارضه قلبی پدر و درگذشتش مطلع شد و به سان‌رمو بازگشت (همان: ۷۲۵۸). در آخرین ساعات حیات، خانواده و صاحب جمع بر بالین او حاضر بودند. شاه مخلوع در آخرین لحظات به صاحب جمع گفت بنشین و او نیز در کنار شاه مخلوع نشست و شاه سر خود را بر سینه او گذاشت و از دنیا درگذشت (افشار، ۱۳۷۸: ۱۴۹).

در همین روز، خبر درگذشت محمدعلی‌شاه به هنگام افطار به تهران رسید. جمعیت زیادی جهت عرض تسلیت به محمدحسن میرزا ولیعهد به کاخ گلستان رفتند. به مناسبت درگذشت او، در تهران مراسم ختمی برگزار

۱- احتمالاً منظور، صمدخان ممتاز السلطنه سفیر ایران در پاریس است.

شد که رضاخان سردار سپه جهت شرکت در مراسم ختم به مسجد شاه رفت.^۱ به هنگام شب جمعیت بسیاری از هر قشر وارد مسجد شاه تهران شد. صاحب مجلس ختم سردار سپه بود و به دستور او در تمام ولایات ایران ۳ روز ختم و تعطیل عمومی اعلام شد (افشار، ۱۳۷۴: ۷۲۵۸). پرچم‌های ایران و سایر کشورها در سفارتخانه‌های تهران به مدت ۳ روز نیمه‌افراشته بود (افشار، ۱۳۹۲: ۱۴۹). گزارش حبل‌المتین از درگذشت محمدعلی‌شاه در تبعید اینجا عیناً نقل می‌شود:

«از قراری که آدم‌های خودشان در یک محلی تعریف می‌کردند، در «سان ریو» (سان‌رمو) سدر و کافور هم برایشان پیدا نشده بود، فقط روی تخته گذاشته با صابون عطری غسل دادند، غسل کی بود؟ یونس‌خان آبدار و یک نفر هم اسماعیل طوپال نام که ترک اسلامبولی است (خزانه‌چی اعلیحضرت مرحوم قَدَرُقدرت بوده)، مختارالدوله که در موقع ولیعهدی محمدعلی میرزا بنان‌السلطنه می‌دانستندش برای اعلیحضرت مرده تلقین می‌خواند، دکتر «یه‌روزالسکی» پنبه می‌گذاشت. روسی‌خان کفن می‌دوخت، دیگری دعای روسی را می‌خواند، بقیه یتیم‌ها گریه و زاری می‌کردند، اشک از چشم مختارالدوله می‌ریخت، موقعی که جنازه او را از خانه به کلیسا می‌بردند روسی‌خان در یک طرف و مختارالدوله در یک طرف جنازه حرکت می‌نمودند. اعلیحضرت (احمدشاه) هم جلو جنازه و پسر دیگر، سلطان محمود در عقب جنازه می‌رفتند، تابوت را با گل مزین کرده بودند» (باستانی، ۱۳۹۷: ۲۰۶).

در ۱۲ آوریل ۱۹۲۵ خبرگزاری رویترز از رُم درگذشت محمدعلی‌شاه این چنین گزارش کرد:

«گرچه شاه ایران [احمدشاه] مایل بود مراسم تشییع جنازه شاه مخلوع [پدرش] حتی‌الامکان ساده و محرمانه صورت پذیرد مع‌هذا خیابان‌های سن رمو پر از جمعیت بود. سلطان خلع شده ترکیه در مراسم تشییع جنازه شرکت داشت و بدین‌سان آخرین وداع را انجام داد. جنازه شاه درگذشته تا قبرستان، طبق آداب و رسوم اسلامی تشییع گردید. یادآور می‌شود محمدعلی‌شاه پادشاه پیشین ایران و پدر احمد شاه در تاریخ پنجم آوریل سال ۱۹۲۵ در ایتالیا درگذشت و جسد او که به امانت سپرده شده بود به کربلا منتقل گشت. در تهران مراسم ختم

۱- رضاخان سردار سپه در مراسم ختم محمدعلی‌شاه در مسجد شاه حضور یافت اما جایی برای نشستن نیافت و کسی هم حاضر نشد جای خود را به او بدهد و این مجلس ختم به دلیل عناد مردم با سردار سپه رونق بسیار یافت (پورشالچی، ۱۳۹۸: ۱۲۸) و این عناد ریشه در اختلاف سردار سپه و احمدشاه داشت زیرا سردار سپه قصد داشت ولیعهد محمد حسن میرزا با عنوان محمدشاه دوم برکشد و خود نایب‌السلطنه شود و احمدشاه به زیر کشد (افشار، ۱۳۷۴: ۶۸۵۰).

برگزار شد که ولیعهد و سردار سپه در آن حضور داشتند اما مجلس [شورای ملی] به احمد شاه تلگراف تسلیت مخابره نکرد» (پورشالچی، ۱۳۹۸: ۱۹۴).

دولت ایتالیا به احترام درگذشت شاه پیشین ایران تشریفات مخصوص را با فرستادن گارد احترام اجرا کرد (افشار، ۱۳۹۲: ۱۴۹). از ایرانیان حاضر در آن مراسم، پرنس ارفیع الدوله، پرنس مفخم الدوله و سلطان محمد عثمانی (سلطان سابق عثمانی) حاضر بودند (افشار، ۱۳۸۷: ۱۴۹). در این هنگام سلطان سابق عثمانی مقابل در ورودی محل اقامت محمدعلی شاه به احمدشاه تسلیت گفت و هنگامی که تابوت محمدعلی شاه را از محل اقامتش بیرون بردند، عبدالمجید میرزا، کوچک‌ترین پسر او دگرگون شد و سلطان محمد عثمانی به او گفت: «پسرم! تو هم ترک هستی و هم مسلمان. ترک و مسلمان هیچ کدام از مرگ نمی‌هراسند» (همان: ۱۴۹).

تشییع پیکر او باشکوه بود و علاوه بر آخرین سلطان عثمانی، پادشاه ایتالیا به همراه ملکه نیز شرکت داشتند (افشار، ۱۳۷۴: ۷۲۵۸). پس از درگذشت شاه مخلوع در ایتالیا، حسن مشاورالملک، وزیر امور خارجه وقت، نامه‌ای در اردیبهشت ۱۳۰۴ / آوریل ۱۹۲۵ به شماره ۶۱۵۹ برای نمایندگان و مأمورین دولت ایران در بین‌النهرین (عراق) ارسال می‌کند که در آن آقای انتصارالدوله^۱ را به جهت انجام تشریفات تدفین شاه درگذشته معرفی می‌کند و از مقامات در آن سامان درخواست کرد که نسبت به تسهیل انجام امورات تشریفاتی با مشارالیه همکاری‌های لازم را مبذول دارند (افشار، ۱۳۸۷: ۱۴۲).

صمدخان ممتازالسلطنه سفیر ایران در پاریس در ۲ اردیبهشت ۱۳۰۴ / ۲۲ آوریل ۱۹۲۵ خط سیر حمل پیکر و خاکسپاری محمدعلی شاه مخلوع را از طریق یک تلگراف شرح داد. تابوت شاه درگذشته در این روز از بندر «ژن»^۲ با کشتی ایتالیایی به نام «برازیل»^۳ به بیروت حمل شد که حدوداً چهارم یا پنجم ماه مه به آنجا رسید. خانباخان صاحب جمع از جمله همراهان تابوت محمدعلی میرزا بود (پورشالچی، ۱۳۹۸: ۱۹۳). پیکر را از مسیر بیروت سپس شام [دمشق] (افشار، ۱۳۸۷: ۱۴۹) به کربلا فرستادند که در آرامگاه خانوادگی سلسله قاجار که قبلاً مظفرالدین شاه در آن دفن شده بود، به خاک بسپارند (آینده، سال ۱۹، ش ۴-۶: ۳۷۵) و قرار شد ملکه جهان نیز به ایران مراجعت کند (افشار، ۱۳۷۴: ۷۲۵۸). به هنگام ورود پیکر محمدعلی شاه و همراهان به سوریه از آنها استقبال رسمی به عمل آمد. از جمله افرادی که در این استقبال حضور داشت می‌توان به سید حسن (پیشوای شیعیان سوریه)، کمیسر دولت فرانسه، و عین‌الملک هویدا (پدر امیرعباس هویدا)^۴ کنسول سفارت ایران اشاره کرد (افشار، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

در آخرین روزهای سلطنت قاجاریان، کسی اجازه ملاقات با ولیعهد محمدحسن میرزا را نداشت و او دقیقاً آخر سلطنت دودمان خود را در گوشه‌ای از باغ کاخ گلستان به تنهایی می‌گذراند (برزآبادی ۱۳۸۷: ۱۶۲۳). ۸ آبان

۱- علی انتصارالدوله صاحب جمع، پسر خانباخان صاحب جمع محمدعلی شاه.

2- Gene
3- Brasile

۴- امیرعباس هویدا در این تاریخ، کودکی کم سن و سال بود که در این مراسم در کنار پدر ایستاده بود (افشار، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

۱۳۰۴ از طرف داور، شیروانی، یاسائی، عبدالحسین صدر، ملک التجار آشتیانی و ۱۱ نفر دیگر تصویب این موارد پیشنهاد شدند:

«انقراض سلسله قاجار، واگذاری حکومت موقت به سردار سپه، دادن اختیار به مجلس ششم در تعیین تکلیف قطعی با حق نظر در موارد ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی که به مجلس مؤسسان شناخته شوند» (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۸۹: ۳۶۹).

شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ / ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ سلسله قاجاریه ملغی اعلام شد و سلسله پهلوی رسمیت یافت و بلافاصله ولیعهد محمدحسن میرزا را در کاخ گلستان حصر کردند (افشار، ۱۳۷۴: ۷۳۷۶) تلفن‌های ارگ سلطنتی را قطع کردند و کسی را اجازه ورود و خروج ندادند (همان: ۷۳۸۶) و هیئتی به ریاست عبدالله خان امیرلشکر امیرطهماسبی و همراهی محمدعلی صفاری، فرزند حسین‌خان منظم‌السلطنه از دوستان رضاشاه، مأمور تحویل گرفتن کاخ‌های سلطنتی و اخراج محمدحسن میرزا و حرمسرای احمدشاه شد (عاقلی، ۱۳۹۷: ۴۰). عین‌السلطنه نوشت:

«ولیعهد محمدحسن میرزا هیچ ندارد همان محافظین ایشان هر وقت بخواهند [می‌توانند] او را کت بسته تسلیم می‌کنند. او زور و قوه و قدرتی ندارد یک نفر هم بیشتر نیست» (افشار، ۱۳۷۴: ۷۳۵۴).

پیامی توسط احتشام‌السلطنه، معین‌الدوله و مخبرالسلطنه به محمدحسن میرزا دادند که عمارت [کاخ گلستان] را تخلیه کنید و ولیعهد در جواب پرسیده بود کجا برود و درخواست کرده جایی را برای او به همراه مقرری ثابت تعیین کنند و گفته بود: «من هم یک ایرانی هستم» (همان: ۶۸۰۱). محمدحسن میرزا، عبدالله خان و مرتضی خان را احضار کرد. آنها بدون رعایت ادب وارد اتاق ولیعهد سابق شدند. عبدالله خان سیگار به گوشه لب داشت و دو دست خود را پشت سر نگاه داشته بود و مرتضی خان دو دستش در جیب شلوارش بود. سلام کردند و روی صندلی نشستند. محمدحسن میرزا اظهار داشت که برای خروج پول ندارد و آنها گفتند به رسم انعام ۵/۰۰۰ تومان داده می‌شود که این پول حاضر است. خدیجه خانم^۱ خواهر محم حسن میرزا به همراه دخترش برای وداع با او رفتند. محمدحسن میرزا برای وداع با همه وارد اندرون شد. نزدیک غروب بود و بسیاری از افراد جمع بودند که در میان آنها ۳ نفر از عموهای محمدحسن میرزا نیز حضور داشتند. یک مرتبه شیون به هوا برخاست و روی دست و پای ولیعهد افتادند و او نیز خود، های‌های گریست. روی همه را بوسید و همه دست و پای او را بوسیدند (همان: ۷۳۸۷).

همسران سلطان احمدشاه و ولیعهد (محمدحسن میرزا) به خانه های پدرانشان بازگشتند.^۱ مختصر اثاثیه شخصی آنها را هم دادند (همان: ۷۳۸۸). شامگاه یکشنبه ۱۰ آبان ۱۳۰۴ برابر با اول نوامبر ۱۹۲۵ عبدالله خان طهماسبی، رئیس گارد احمدشاه، سرتیپ مرتضی خان و دو نفر دیگر از افسران، مأمور بردن محمدحسن میرزا از قصر گلستان به مرز عراق شدند (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۸۹: ۳۶۹) که یکی از دو افسر، یاور اسدالله گلشائیان نام داشت که برادر بزرگتر عباسقلی گلشائیان بود و ولیعهد محمدحسن میرزا را تا مرز عراق با خفت تمام مشایعت کرد (عاقلی، ۱۳۹۷: ۳۳۹). هنگامی که محمدحسن میرزا به مرز رسید یک حلقه انگشتر در دست داشت که آن را نیز از او گرفتند سپس اجازه خروج از مرز ایران را دادند (لاجوردی، ۱۳۹۶: ۱۰۵). محترم السلطنه رازقی، مادر آخرین ولیعهد قاجار، در تهران ماند و ایران را ترک نکرد و بعدها با محمدتقی سپهبدی ازدواج کرد (همان: ۶۸).

سرنوشت خانواده محمدعلی شاه به گونه ای دیگر رقم خورد. احمدشاه هرگز به ایران بازنگشت و در فوریه ۱۹۳۰ به دلیل ناراسایی کلیه در پاریس درگذشت (همان: ۳۷۶). او در زمان اقامت در پاریس در هتل «ماژستیک» زندگی می کرد (همان: ۳۷۸). از کودکی دچار چاقی مفرط به طوری که در سال های نخست سلطنت برای او توپ خریده بودند که عصرها توپ بازی کند که لاغر شود (میرزایی، ۱۳۷۶: ۲۰۱۸). احمدشاه پیش از مرگش وصیت کرده بود که او را در نجف و یا کربلا دفن کنند به همین دلیل تا کسب اجازه از حکومت عراق جسدش را درون تابوت روی یک میز که زیر آن فرش ایرانی گسترده بودند در یکی از ایوان های مسجد مسلمانان پاریس به امانت گذاشتند و دو فرش ایرانی نیز برای تزیین به دیوار آویزان کردند. یحیی دولت آبادی در خاطراتش نوشت:

«او شاهی بود که در عین لاقیدی و بی علاقه گی به مملکت خود، تاج و تخت و
وطنش را از دست داد» (برزآبادی ۱۳۸۷: ۱۶۵۳).

در همین زمان محمدحسن میرزا، ولیعهد پیشین ایران در یکی از هتل های پاریس با حالی زار امرار حیات می کرد (همان: ۱۶۵۲). بعد از درگذشت احمدشاه، محمدحسن میرزا خود را در جراید بین المللی شاه قانونی ایران اعلام کرد و هنگامی که این مطلب در جراید ایران منتشر شد رضاشاه املاک او را در سلطنت آباد و اقدیسه که املاک بسیار وسیعی هم بودند توقیف کرد و آنها را به ارتش واگذار کرد و از آن پس دیگر درآمدی در تبعید نداشت زیرا عایدات املاکش دیگر به او نمی رسید. با این حال او در «مایدن هد»^۲ در انگلستان باغی بزرگ داشت که خود به امور آن رسیدگی می کرد (لاجوردی، ۱۳۹۶: ۱۰۷). او نیز در جوانی در سال ۱۳۲۲ / ۱۹۴۳ در ۴۳ سالگی درگذشت (همان: ۹۶). پس از مرگش تشییع جنازه ای برای او برگزار نشد و پیکرش را موقتاً در یک گور کم عمق قرار دادند و

۱- احمدشاه سه همسر داشت و گویا هر سه صبیغهای بودند: اولی دختر شاهزاده ظهیرالسلطان، دومی دختر سردار منتخب حبیب الله میرزا، و سومی نوه سردار مقتدر رئیس قورخانه بود (افشار، ۱۳۷۴: ۷۳۸۸). مهین بانو (تربیت شده در بروکسل) همسر محمدحسن میرزا دختر شعاع الساطنه بود که ولیعهد از ترس بیماری سل او را طلاق داده بود و سپس با دختر مشاورالممالک ازدواج کرده بود. به هنگام خلع سلسله قاجاریه احمدشاه یک پسر و یک دختر داشت و محمدحسن میرزا نیز یک پسر و یک دختر داشت که همه آنها نزد مادر بزرگ خود ملکه جهان بودند (همان: ۷۳۸۹).

سپس بعد از پایان جنگ دوم جهانی، پسرش سلطان حمید میرزا قاجار تربیتی داد و پیکر را به کربلا منتقل کردند و در مقبره خانوادگی سلاطین قاجار به خاک سپردند (همان: ۸۷). بنا به اعتقاد بسیاری محمدحسن میرزا از برادر تاجدارش با اراده‌تر و قوی‌تر بود و مرگش در میانسالی عجیب بود زیرا طبق گفته اطبا از نظر سلامتی مشکلی نداشت (همان: ۹۸).

تا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، ملکه جهان عایدی املاکش را در ایران که مصادره نشده بود^۱ دریافت می‌کرد. علاوه بر آن احمدشاه مبالغ کلانی پول در چندین بانک آمریکائی سپرده داشت. این ثروت در نتیجه بحران ۱۹۲۹ لطمه زیادی دید، با این حال ملکه جهان همیشه موفق می‌شد با عایدی املاک و گاهی فروش جواهراتش^۲ به راحتی زندگی کند (آینده، سال ۱۹، ش ۴-۶: ۳۷۸). املاک او شامل چند مغازه و یک خانه و چند پارچه آبادی بود (اسناد بنان‌السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۷۴۸). در ایام جنگ دوم جهانی و به هنگام اقامت ملکه جهان در اروپا توانسته بود بسیاری از جواهرات را بفروشد تا از بازار سیاه و با قیمت گزاف مواد غذایی تهیه کند. در آن روزهای جنگ دوم جهانی، دیگر پولی بابت عایدی املاکش از ایران به او نمی‌رسید (آینده، سال ۱۹، ش ۴-۶: ۳۷۹). پس از پایان جنگ و در تابستان ۱۹۴۶، ملکه جهان به همراه نوه خود، علی قاجار، فرزند سلطان مجید میرزا، به پرتغال سفر کرد. علی قاجار در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«در آن هنگام من شانزده ساله بودم. وقتی از کاخ قدیمی «سینترا» بازدید می‌کردیم، او دچار اندوه شدیدی شد و گفت: «این قصر کاخ گلستان را به یادم می‌آورد. اگر بدانی کشورمان چقدر زیباست. نمی‌دانم از کاخ گلستان چه باقی مانده است. چهل سال است که من آنجا را ترک کرده‌ام». این تنها باری در زندگی مادر بزرگم بود که این زن دارای شخصیت استثنائی هیجان خود را بروز داد. او در جوانی اشعار با ارزش سروده، پیانو می‌نواخته و آواز می‌خوانده و می‌گویند صدای خوبی هم داشته است، اما پس از مصیبت‌هایی که بر سرش آمد، از این هنرها دست کشید و به صورت ظاهر سفت و سخت شد. یک روز برای تسکین خاطرش به او گفتم: «شما خودتان مرا به ایران خواهید برد؟» او سرش را با زیرکی افراد سالخورده تکان داد و گفت: «شاید تو روزی به ایران بروی، ولی من باز نخواهم گشت».

۱- تنها املاک محمدعلی شاه توقیف شده بودند.

۲- در پاییز ۱۲۹۱/۱۹۱۲ زمانی که مختارالدوله در سنت پترزبورگ به دنبال پیگیری سرنوشت جواهرات بود، در ساختمان وزارت خارجه روسیه اسنادی را یافت که نشان می‌دادند ملکه جهان از مادر همسر خود، ام‌الخاقان که در آن زمان دیگر در قید حیات نبود، طلب‌هایی داشته است. این اسناد را وزارت خارجه روسیه برای سفارت خود در تهران ارسال کرد تا از طریق فرمانفرما که املاک ام‌الخاقان را پس از مرگ ضبط کرده بود طلب و تأدیه شوند (خاطرات دست‌نویس مختارالدوله از ۸ مهر ۱۲۹۱ تا ۱۵ آبان ۱۲۹۱، دفترچه ۱: ۵).

ملکه جهان در نوامبر ۱۹۴۷ (آبان ۱۳۲۶) در «سن کلو» درگذشت. کالبدش را به کربلا بردند و در آرامگاه خانوادگی خاندان قاجار دفن کردند (همان: ۳۸۱).

نتیجه‌گیری

با درگذشت ملکه جهان طومار خانواده محمدعلی شاه در هم پیچید و آنچه از آن خانواده به جای ماند چیزی نبود مگر پی‌ریزی روالی غلط در حاکمیت ایران نوین که خواست حاکم بر مَرّ قانون ارجح شد. محمدعلی شاه به عنوان نخستین شاه ایرانی در تبعید است که برای نخستین بار در تاریخ ایران ذیل مفهوم پدیده‌ای نوین به نام «قانون اساسی» در آغاز قرن بیستم میلادی از سریر سلطنت خلع و از ایران اخراج شد. روشن آنکه مخالف‌خوانی او و دستگاه حاکم با روند نوین گانی نوع حکومت در ایران آن زمان، اسباب مصائب و زحمات بسیار برای مردم ایران و خود او شد. او به جای آنکه به عنوان شاهی مسلوب‌الاختیار به حدود قانون پایبند بماند ترجیح داد با کوشش در احیای سنت قدمایی سلطنت مستقل^۱ زندگی را به کام خود و ایرانیان تلخ کند که تبعات آن کماکان دامن ایران را گرفته است.

منابع

- افشار، ایرج (۱۳۷۴). *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، تهران: اساطیر.
- افشار، ایرج (۱۳۸۶). *مقالات تقی زاده*، تهران: توس.
- افشار، ایرج (۱۳۸۷). *محمدعلی میرزا ولیعهد و محمدعلی شاه مخلوع*، تهران: نشر آبی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۹۷). *تلاش آزادی*، تهران: نشر علم.
- برزآبادی فراهانی، مجتبی (۱۳۸۷). *حیات یحیی*، تهران: فردوس.
- بشیری، احمد (۱۳۶۶). *کتاب آبی گزارش های سیاسی وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه*، جلد هفتم، تهران: نشر نو.
- پورشالچی، محمود (۱۳۹۸). *قزاق*، تهران: مروارید.
- خاطرات دست نویس مختارالدوله از ۸ مهر ۱۲۹۱ تا ۱۵ آبان ۱۲۹۱*.
- ساسانی، خان ملک (۱۳۸۶). *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران: اساطیر.
- شیخ الاسلامی، محمدجواد (۱۳۶۷). *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*، تهران: کیهان.
- عاقلی، باقر (۱۳۹۷). *رضاشاه و قشون متحدالشکل*، تهران: نشر نامک.
- عاقلی، باقر (۱۳۹۹). *تیمورتاش*، تهران: سازمان جاویدان.
- قاجار، علی (۱۳۷۲). *سرنوشت خاندان سلطنتی قاجار*، مجله آینده، شماره ۴-۶، سال ۱۹.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، *اسناد بنان السلطنه*، مخزن ۱۰۹۸۷.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، *اسناد بنان السلطنه*، مخزن ۱۰۹۸۸.
- لاجوردی، حبیب (۱۳۹۶). *واپسین وارث تخت و تاج قاجار سلطان حمید میرزا قاجار*، ترجمه امیر سعیدالهی، تهران: نشر ثالث.
- میرزایی، محسن (۱۳۷۶). *روزنامه خاطرات عزیزالسلطنه ملیجک ثانی*، تهران: زریاب.
- هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی قلی خان (۱۳۸۹). *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.



The fate of Mohammad Ali Shah and the royal Qajar family after their second exile to Odesa

Mansour Momeni¹, Fayyaz Zahed^{*2}, Majid Reza Rajabi³

Received: 12 April 2025

Accepted: 19 May 2025

Abstract

This article has examined the second exile of Mohammad Ali Shah in 10th March, 1912 from Iran to Russia. The aim is to understand the settlement and life of the deposed Shah and his family in exile along with the financial sources of his expenses during exile days. In order to reach the aim, the process of moving from Odesa to Istanbul then his final ride to Italy and his demise is analyzed. Also the source of his income and new details of his life in exile are examined for the first time through Banan-al-Saltaneh documents kept in Tehran University library archive. The method is studying library and diplomatic sources, second hand researches, and the press during the constitution movement period. It is for the first time that new details of the Shah's life been released including his sources of income, whereabouts settlements and his links in Europe and Iran.

Keywords: Shah, Queen, exile, jewels, Constitutional.

1- PhD Student in History of Iran after Islam, Islamic Azad University, Tehran Central Branch, Tehran, Iran. Email: mansour.momeni@iaau.ir

2- Associate of History of Iran after Islam, Islamic Azad University, central Tehran branch, Tehran, Iran. (Corresponding author): fayyaz.zaahed@iauctb.ac.ir

3- Associate of History of Iran after Islam, Islamic Azad University, central Tehran branch, Tehran, Iran. Email: mr.rajabi@iauctb.ac.ir